

تاریخچه سرود بهاران خجسته‌باد!

تاریخ این ایام را

هر کس که خواهد خواند،

جز این سخن از ما نخواهد راند:

این نسل سر در گم،

بر توسن اندیشه‌هاشان لنگ،

فرسنگ در فرسنگ

جز سوی ترکستان نمی‌رانند

تاریخ پیش از خویش را باری نمی‌خوانند.

کمتر کسی از ما ایرانیان است که سرود «بهاران خجسته‌باد!» را تا به حال نشنیده باشد. عمر این سرود این‌گونه که به گوش ما رسیده و شنیده‌ایم، بیست و شش - هفت سالی بیشتر نیست، ولی واقعیت مربوط به خلق آن در چنان غباری از حدس و گمان و اطلاعات مخدوش و مغشوش و حتی تحریف شده پیچیده که شاید سنگ‌نبشته‌های باستانی دوران داریوش و کوروش نباشند! و این تازه فقط مربوط به تاریخچه آن سرود بیست و شش - هفت ساله نیست. بسیاری از حقایق تاریخی، فرهنگی، ادبی، هنری و حتی سیاسی عصر معاصر ما هست که هر کدام از ما بخشی از آن را - و چه بسا همان را هم به اشتباه و مخدوش - خبر داریم و از آنجایی که به سابقه تاریخی نیز از آن دست مللی هستیم که تاریخ را چندان جدی و از آن تجربه نگرفته و نمی‌گیریم، پس گذشت زمان که همان تاریخ باشد کار خودش را می‌کند که همانا گذران و گذشتن است، و ما کار خود را، که همین ایستایی و سردرگمی و ندانستن است.

مطلبی که خواهید خواند در واقع سعی راوی این حکایت است در ثبت تاریخچه‌ای مستند از سرود «بهاران خجسته‌باد!» که با توسل به منابع و مآخذ موجود و جمع‌آوری مدارک معتبر انجام گرفته و باشد که این، دستمایه و پایه‌ای باشد برای آنهایی که در آینده شاید بخواهند آثاری از ایندست را که از بطن مردم و مقطع تاریخی خاصی برآمده، حرمتی آنچنان که لازم و سزاوار بگذارند، و ای بسا که به قلم واقعیت به تاریخی بی‌دروغ بسپارندش.



در عصر و روزگار ما پیوند و به هم پیوستگی و در غم هم بودن آدم‌ها ضرورتی است که از مقولاتی چون رنگ پوست و زبان و مذهب و حتی مرزهای جغرافیایی گذشته و جداست. نمونه آن قتل «پاتریس لومومبا» رهبر جنبش ملی کنگو در آفریقا به دست موسی چمبه است و تاثیری که مرگ مظلومانه او بر ادبیات و حس همبستگی انسانی از جمله در شاعران معاصر ایرانی میگذارد. شاید یکی از اولین اشاره‌ها بر مرگ به‌ناحق رهبر «جبهه ملی کنگو» را بتوان در سروده «در سوگ لومومبا» از «ادیب برومند» دید، و همچنین در شعر «اشکی بر گذرگاه تاریخ» سروده «فریدون مشیری». آنجا که می‌گوید:

«قرن ما، روزگار مرگ انسانیت است.

سینه دنیا ز خوبی‌ها تهی‌ست.

صحبت از آزادی، پاکی، مروت ابله‌ی‌ست.

صحبت از «موسی» و «عیسی» و «محمد» نابجاست،

قرن «موسی چومبه» هاست . . .»

ولی بدون شک «سرود بهار» از دکتر «عبدالله بهزادی» که در اسفند ماه سال ۱۳۳۹، یعنی چند هفته‌ای بعد از کشته شدن «لومومبا» در هفته‌نامه «سپید و سیاه» به چاپ رسید، اولین اظهار همدردی و همدلی یک شاعر ایرانی در رابطه با مرگ این رهبر انقلابی آفریقایی است. در بخشی از این سروده که ما بیشتر آن را با عنوان «بهاران خجسته‌باد» می‌شناسیم، آمده:

«به بانوی سوگوار، که در ماتم شهید

بنالید و زان نوا، دل عالمی تپید

بهاران خجسته‌باد!»

در واقع این شعر به همسر «پاتریس لومومبا» هدیه، و در تسلا و همدردی با او سروده شده. البته می‌توان حدس زد همسر داغدار آن رهبر انقلابی، شاید که هیچگاه از این همدلی شاعر ایرانی آگاه نشده باشد، ولی می‌دانیم که همین چند بیت و چهار پاره از بهمن ماه سال پنجاه و هفت به بعد - تا امروز حتی - سرود بهاران ما بوده و هست.

سرودی که «کرامت دانشیان» آن را در سلول‌های دوران دربند بودنش زمزمه کرده بود و بعد به همت «اسفندیار منفردزاده» برای آن آهنگ نوشته و اجرا شد.

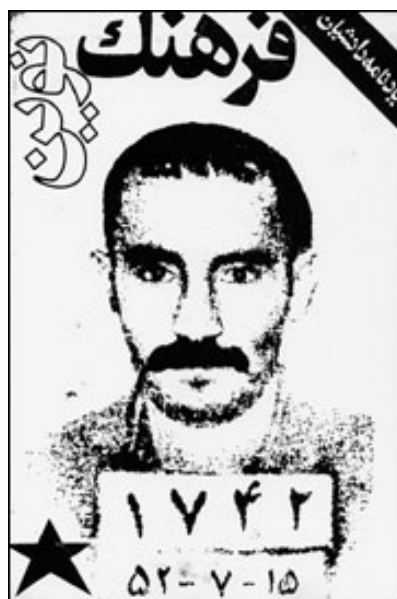


می‌دانیم که بسیاری سراینده شعر سرود «بهاران خجسته‌باد!» را «کرامت دانشیان» می‌پندارند. دلیل آن همین که این سرود را اولین بار از زبان او شنیده‌اند. حتی در نشریات مختلفی که در سال اول بعد از انقلاب منتشر شد، بر بالای متن چاپ شده ابیات این سروده، می‌نوشتند: «سروده‌ای از کرامت دانشیان». و چه بسا این باور و برداشت عموم مردم از مطالعه همان نشریات سرچشمه گرفته باشد، حال اینکه شعر این سروده که «سرود بهار» نام داشت از دکتر «عبدالله بهزادی» بود و در اسفند ماه سال ۱۳۳۹، یعنی چند هفته‌ای بعد از ترور و کشته شدن «پاتریس لومومبا» و در همدردی و تسلی به همسر او، در هفته‌نامه «سپید و سیاه» به چاپ رسید. از یاران و دوستان نزدیک «کرامت دانشیان» و هم‌بندان با او که بگذریم، ما همه این سرود را در اولین روزهای پیروزی انقلاب در بهمن ماه سال ۱۳۵۷ شنیدیم. آنهایی که با «کرامت» هم‌سلولی بودند البته قبلا از ما این سرود را

بارها با صدای خوشی که او داشت و آهنگی که خود او بر آن نهاده بود، شنیده بودند. در واقع همین همدلان و یاران او بودند که این یادگار از او را به بیرون از زندان آوردند و به ما سپردند.

سرود امیدبخش و روحیه‌دهنده که می‌رفت در پشت دیوارهای قطور و میله‌های سربی‌رنگ سلول‌های زندان‌های سیاسی شاه از یادها برود و خاکستر شود، در ساعت یازده و نیم صبح روز بیست و نهم بهمن ماه سال پنجاه و هفت دوباره جان گرفت و متولد شد. در تالار اجتماعات مدرسه‌ی عالی تلویزیون، همان‌جا که سالی پیش «کرامت دانشیان» دانشجوی رشته کارگردانی‌اش بود.

اولین اشاره به چگونگی خلق این سرود را در نشریه «فرهنگ نوین» شماره بهمن ماه ۱۳۵۹ می‌خوانیم:



در اسفند ماه سال ۱۳۳۹ در مجله «سپید و سیاه» شعری با عنوان «سرود بهار» در سوگ «پاتریس لومومبا» و خطاب به همسر او، از دکتر «عبدالله بهزادی» چاپ شد.

سال‌ها بعد «کرامت دانشیان» با چند بیت از این شعر سرودی ساخت که به نام «بهاران خجسته‌باد!» معروف است. سرودی که کرامت با صدای گیرایش آن را می‌خواند. حتی به بچه‌های مدرسه‌ی روستای «سلیران» هم آن را یاد داده بود، به طوری که صبح‌ها، سر صف به جای «سرود شاهنشاهی» بچه‌ها «بهاران خجسته‌باد» را می‌خواندند.

بعدها این سرود همراه با «کرامت» به زندان رفت و سرود جمعی بچه‌های سیاسی شد. «بهاران خجسته‌باد!» یادگار «کرامت» بود که در یاد رفقای هم‌بندش در زندان باقی ماند.

هر که «کرامت» را می‌شناخت، «بهاران خجسته‌باد!» را حتماً از زبان او شنیده بود و هم‌صدا با او خوانده بود.

پس از قیام همراه با آزادی زندانیان سیاسی، «بهاران خجسته‌باد!» هم به میان مردم آمد.

در یک هفته فاصله‌ی میان قیام بیست و دوم بهمن پنجاه و هفت تا سالروز شهادت «کرامت» و «خسرو گل‌سرخ» رفقای نزدیک «کرامت» که خود را آماده‌ی برگزاری بزرگداشت سالروز شهادتش می‌کردند، به پیشنهاد «پدرام اکبری» تصمیم به اجرای سرود «بهاران خجسته باد!» می‌گیرند.

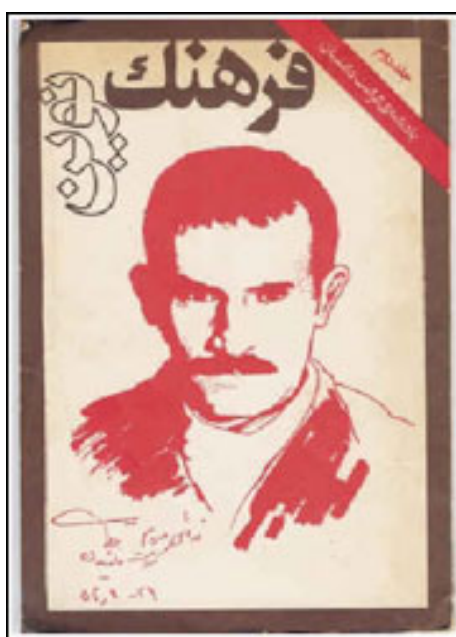
«پدرام اکبری» و «حسن فخار»، سرود را - آن‌چنانکه از کرامت به یاد داشتند - می‌خوانند، «اسفندیار منفردزاده» نت موسیقی آن را می‌نویسد و به علت نبودن امکانات کافی و دسترسی نداشتن به ارکستر، خود به تنهایی تمام سازها را ابتدا تک‌تک می‌نوازد و بعد همه را با هم میکس می‌کند.

خوانندگان سرود عبارت بودند از: «علی برفچی»، «عبدالله» و «ابوالفضل قهرمانی»، «فرهاد مافی»، «حسن فخار» «پدرام اکبری» و «اسفندیار منفردزاده».

پس از چند روز تمرین، سرانجام در ساعت یازده و نیم صبح روز بیست و نهم بهمن پنجاه و هفت، «بهاران خجسته باد!» ضبط می‌شود. مسئول ضبط «شبخیز» بود. مخارج استودیو را هم «منفردزاده» می‌پردازد.

سرانجام، هنگامی که مراسم یادبود و بزرگداشت «کرامت» و «خسرو» در مدرسه‌ی عالی تلویزیون در حال برگزار شدن بود، نوار ضبط شده و آماده‌ی «بهاران خجسته باد!» را مستقیماً از استودیو به سالن برگزاری مراسم می‌آورند و نخستین بار در آنجا پخش می‌شود. «بهاران خجسته باد!» جزو نخستین سرودهایی بود که پس از قیام از رادیو و تلویزیون پخش شد و می‌شود...

[نشریه‌ی «فرهنگ نوین» چاپ تهران، بهمن ۱۳۵۹، صفحات ۱۱ - ۱۲].



«اسفندیار منفرد زاده» که خود نیز در رابطه با پرونده «خسرو گل‌سرخ» توسط «ساواک» دستگیر و مدتی را در زندان اوین گذرانده بود، با سابقه درخشانی که به عنوان آهنگساز هم در سینما و هم در خلق ترانه‌ها که به «ترانه معترض» شهرت یافت، در واقع کسی است که سرود «بهاران خجسته‌باد» را به شکلی که امروز می‌شنویم خلق و ماندگار کرد.

او در یادداشتی به تاریخ بیست و چهارم آوریل سال دوهزار و چهار در استکهلم سوئد ما را با گوشه‌ای دیگر از تاریخچه این اثر آشنا می‌کند. «منفرد زاده» در یادداشت خود توضیح می‌دهد که چون در ابتدا هیچیک از یاران و هم‌بندان «کرامت» نام سراینده اصلی شعر را نمی‌دانستند، به «سیاوش کسرای» مراجعه می‌کنند. و می‌نویسد:

«... سیاوش کسرای گفت شاعرش را نمی‌شناسد. شعر روی کاغذ، نغمه می‌طلبد. حسن [فخار] و پدرام [اکبری] در حافظه خود گردش می‌کنند تا ملودی سرود را بیابند. زمزمه می‌کنند و آن چه می‌خوانند هربار شکلی متفاوت دارد و گاهی شباهت‌هایی به کارهای شنیده شده پیدا می‌کند.

می‌پرسم: «شاید کرامت این شعر را بر بستر آهنگی شناخته شده نوشته باشد؟»

پاسخ اما چیزی را روشن نمی‌کند. آن گاه آن چه را این دو عزیز روایت می‌کنند، بر «پنج خط» می‌نویسم و سپس، بنابر ضرورت‌های فرم موسیقایی در تلفیق با شعر موجود، حرکت ملودی را رسم می‌کنم و به تمرین و تنظیم و ضبط آن می‌پردازم. البته صدای «مینو وزیری» و «شهلا فاطمی» را نیز همراه با تکرار صداهای خودم، در آمیختن (میکس) نهایی، برای پوشش خطاهای اجتناب‌ناپذیر در ضبط، اضافه می‌کنم تا با وجود شتاب، به اجرایی قابل تحمل از سرود «بهاران خجسته‌باد!» کرامت دانشیان رسیده باشم. . . .»

آنگونه که پیداست سرودی که امروز ما با نام «بهاران خجسته‌باد!» می‌شنویم نه آن است که در آغاز با صدای «علی برفچی»، «عبدالله و ابوالفضل قهرمانی»، «فرهاد مافی»، «حسن فخار» و «پدرام اکبری» تمرین و در استودیو «شبخیز» ضبط شده، بلکه نسخه‌ای است که با صدای «اسفندیار منفرد زاده» و هم‌صدایی همسر او «شهلا فاطمی» و یکی از دوستان مشترکشان «مینو وزیری» اجرا شده.

«منفرد زاده» همانطور که گفته شد به علت وضعیت خاصی که در روزهای اول پیروزی انقلاب وجود داشته، امکان دسترسی به نوازندگان و گروهی که بتوانند یک‌جا جمع شوند و آهنگ را اجرا کنند نبوده و به همین دلیل خود او تمام سازها را یک به یک و جدا می‌نوازد و آنها را با همان امکانات فنی موجود، با صدای سرودخوانی خود و آن دو دیگر، میکس می‌کند. او ضمن یادداشتی

دیگر که به تاریخ بیست و نهم ژانویه سال دوهزار و پنج میلادی در سایت رسمی خود «بالای گود، رخصتی برای نوشتن» منتشر کرده، سابقه اجرای این سرود را بر همگان بیشتر روشن می‌کند و می‌نویسد:

«.. سرود «بهاران خجسته‌باد» با شتاب و با سازهایی در حد اسباب بازی، با وسائل ضبط زیر متوسط سال انقلاب - یعنی بسیار ابتدائی امروز - با صداهایی کاملاً غیر حرفه‌ئی در منزل و نه در استودیو، ضبط شده است.. اگر سرود «بهاران خجسته‌باد» بدون کمک امتیازات ویژه با چنین اقبالی ماندگار می‌شود، عشق و ایثار انسانی بزرگ و عاشق، نیروی پرتوان ماندگاری آن بوده است، نه موسیقی و اجرا با صدای من..»



و اما حکایت این سرود کوتاه از قرار بلندتر از آنی است که ما نوشتیم و شما خواندید. همانطور که نوشتیم هاله‌ای از حدس و گمان‌هایی که در اینجا و آنجا بوده و آمده نیز، چهره تابناک و روشن این سرود را در پرده شک و ابهام پوشانده که از آن‌ها درمی‌گذریم.

روایت دیگری اما در این باره وجود دارد که آن نیز به قلم «عباس سماکار» در کتاب «من یک شورشی هستم» به چاپ رسیده. «سماکار» متهم ردیف پنجم پرونده‌ای بود که به گروه «کرامت دانشیان» و «خسرو گل‌سرخ» شهرت یافت و این کتاب شرح خاطرات اوست از چگونگی تشکیل، دستگیری، محاکمات و طی دوران محکومیت آن گروه. آن بخش از این خاطرات که مشخصاً مربوط به سرود «بهاران خجسته‌باد!» می‌شود را در اینجا می‌نویسیم.

«... اکنون هم، هرساله به هنگام بهاران، با شنیدن نغمه ترانه «بهاران خجسته باد!» خاطره میلیون‌ها تن از مردم سرزمین ما به دوردست بهاران انقلاب پرواز می‌کند و یاد آغازه بهار آزادی و شور زندگی در دل‌ها زنده می‌شود.

شنیدن این ترانه، یاد «کرامت دانشیان» را هم در دل‌ها زنده می‌کند، چون خیلی‌ها گمان می‌کنند که شعر این ترانه را او سروده است. ولی واقعیت این است که چنین نیست. این شعر در اصل سروده سرهنگ «بهزادی» یکی از اعضای حزب توده است.

اما این که چرا آن را به کرامت منتسب کرده‌اند، ماجرایش به این صورت است که در یکی از روزهای نزدیک عید سال چهل و

هفت، وقتی من با «کرامت دانشیان» از سر کلاس مدرسه سینما و تلویزیون برمی‌گشتیم، در خیابان نادری با دیدن بساط ماهی‌فروشی‌های شب عید و تنگ‌های بلور و ماهی‌های قرمز کوچک و سبزه و چراغ زنبوری‌های روشن، حال خوشی یافتیم و به کافه نادری رفتیم و لبی تر کردیم و در آن جا، تحت تأثیر همان فضا، من همین شعر «بهاران خجسته باد!» و یک شعر دیگر را که در مجله «سپید و سیاه» چاپ شده بود و در دفترچه بغلیم یادداشت کرده بودم برای او خواندم.

«دانشیان» هم که از این شعرها خوشش آمده بود، فوراً دفترچه‌اش را از جیب درآورد و این شعرها را در آن یادداشت کرد. [...] بعدها، وقتی «کرامت» بار اول به خاطر فعالیت‌های سیاسی‌اش به زندان افتاد، این شعر را که به صورت یک ترانه - سرود درآورده بود با دیگر زندانیان سیاسی می‌خواندند. وقتی از زندان آزاد شد، من آهنگ این سرود را به همان شکلی که بچه‌ها در زندان می‌خواندند چند بار از دهان او شنیدم ... »

[صفحه ۱۶۱ و ۱۶۲، کتاب «من یک شورشی هستم» به قلم «عباس سماکار»، چاپ اول، بهار ۱۳۸۰، ناشر: شرکت کتاب - لوس آنجلس.]

و بالاخره روایت حکایت آن سرود را در اینجا به پایان می‌بریم. جز «کرامت دانشیان» که در سحرگاه بیست و نهم بهمن سال پنجاه و دو «تن به نور» سپرد و دیگر نیست، خوشبختانه بقیه و همه آنهایی که در شکل گرفتن و خلق و ماندگاری این اثر دست اندر کار و سهیم بودند، هنوز هستند و امید که باشند.